

رفیق شما بیاید و از این خوردنی ها هم بیاورد و شما هم قسمت مرا نگاهدارید
 لکن بمن اظهار نکنید زیرا که من مرد بسیار غیوری هستم
 غیبت و بدگوئی ناشی از ذنات طبع است . ادم کریم النفس غیبت مردم را
 نمی کند . صفات و ذیله شخص معینی را اظهار نمودن غیبت است .
 اگر کسی دارای صفت و ذیله نباشد به او نسبت داده شود تهمت و افترا است
 تعلیم اسلامی غیبت را بدتر از هفتاد زنا دانسته است . شخص با شهامت
 و قوی النفس در گفتن حرف حق از ملامت مردم بیم ندارد . احتیاج انسان را
 متملق و یاوه گو مینماید . شخص دنی الطبع برای استفاده غیر قابل عزت
 نفس خود را میفروشد . مسخره گوئی انسان را خوار و بی مقدار میکند .
 دستورات اسلامی از مشرب عام و در معابر آب خوردن را خوش ندارد

بلدیه مشهد

و تعیین عدل متوفیات و تعداد امراض مسریه

بلدیه مشهد راجع به قسمت صحیح اهالی بسیار خوب و مجدانه کار میکنند.
 بلدیه از غسالخانهها التزام گرفته که همه روزه عدل متوفیات شهر را
 باورقه تشخیص طبیب معالج از کسب میت اخذ و تسایم بلدیه نماید .
 آیا این التزام نافع است یا نه ؟ بلی یکی از بهترین وسائل برای موفقیت
 و خدمت بر صحنه عمومی شهر فهمیدن علت متوفیات است بدیخته در شهر
 مشهد غیر از ضرر نتیجه دیگر ندارد . چرا ؟ زیرا که سه چهار سال است
 این دستور بلدیه معمول شده ولی ما نفهمیده ایم که این دستور بکنفر

از اهالی را از ابتلای بامراض مختلفه نجات دهد و بلدییه از این اقدام فقط خوشوقت و مسرور است. براینکه هر هفته صورت عده متوفیات را با جهات وفات به جراید محل داده و برای اطلاع عامه منتشر میکند.

مثلاً صورت میدهد که این هفته دویست نفر تلفات دز شهر شده که ده نفر از آنها بواسطه سل و ۲۰ نفر بواسطه حمیه و ده نفر بواسطه اسهال و پنججاه نفر بواسطه امراض مختلفه قلبی و کبدی و کلیوی و سرخک و ذات الریه و ذات الجنب بوده و یکصد و ده نفر نا معلوم (بواسطه نداشتن طبیب) اولاً ماه باید این جراید و اینصورتها را خوانده خجالت هم نکشیم که شهری که اقلاً پنججاه نفر طبیب دارد دویست نفر متوفیات یکصد و ده نفر از بی طبیبی مردماند. ثانیاً بلدییه از اینصورت چه استفاده میکند و از این تشخیصات که بعضی از ماها بنویسند مثلاً (اکلاپسی را) (آل زده کی) و (جن زده) مینویسند چه نتیجه اخذ میکنند. ثالثاً جماعتی از این صد و ده نفر نا معلوم در اثر معالجه عطارهای محله و خانها زنهار و جماعتی از بی رضاعتی و عدم قدرت معالجه بوده است و جماعتی هم در فلان مریضخانه فوت کرده و صاحب مرده مسیو دکتر ... را پیدا نکرده و یا مسیو در خواب بوده و مانند اطبای ایرانی که از خواب بیدار شده و رقد تشخیص نداده اند بیچاره ویلان و سرگردان مانده مرده هم که در غب لغتاً توقیف است ناچار شده اظهار میکنند که (طبیب نداشته)

(تعداد امراض مسریه)

بلدییه از اطباء التزام گرفته که هر هفته باید عده امراض مسریه را به بلدییه

صورت دهند و بقدری در حفظ الصحة اهالی جدیت دارد که از طبیب توسط اداره نظمیہ التزام میگیرد که اگر صورت ندهد جلب بمحکمه خلاف شود اگر چه این التزام عمومیت نداشته فقط برای چند نفر معدود از اطبا بوده است که شاید تعمد بوده است لکن ملاحظه کنیم آیا این اقدام علمی و جدی بلدیہ نافع است یا مضر؟ البته طبیب میدانند که تعداد و تعیین امراض مسریه بسیار نافع است اما نه در شهر مشهد که در مرئی و منظر ما است «چرا؟» زیرا که طبیب سالهای سال زحمت کشیده از همه مردم حتی از رئیس بلدیہ و حتی از والی شهر و حتی از وزیر مملکت بهتر میدانند و طبیب نمیتواند دقت خود را ضایع کرده هر دستور دور از قواعد علمی را که امر شود اطاعت نماید و حال آنکه اگر طبیب بداند حضور او در محکمه خلاف بکنفر را از ابتلای مرض نجات میدهد با کمال شوق حاضر است روزی چند دفعه در محکمه خلاف حاضر شود شاید بکنفر بیچاره را نجات دهد

ایشهفته فرضاً ما حساب میکنیم بموجب صورت اطباء در شهر یکصد نفر حصه بوده در صورتیکه هفته قبل هفتاد نفر بوده است و معلوم شد که در یکهفته یک نکت بر این مرض مسری افزوده شده آیا بودن اینصورت در روی میز فلان اداره یک نفر را از ابتلای (تیفوئید) خلاص میکند یا اینکه اداره بلد به سرایت مرض را تعلیم گرفته است که مجری عمده و مهم سرایت (تیفوئید) بواسطه آنها است آیا اداره بلدیہ میدانند که بول مریض تیفوئیدی پس از دو ماه از بهبودی هم دارای باسیدل دایرت (میکروب تیفوئید) است؟ آیا میدانند که چنین بول در این مجاری آبها که در این شهر که سر قاسر شهر

محل بول و تفوط و شست و شوی لجنهای اهالیها و دینسانتربها و دستمال
اخلاط مسلولین و دستمالهای معمول زنانه است داخل آب انبارهای خانها
و محلات میشود این صورت دادن اطباء و انتشار آن در جراید و جیس آن
در کتب میزهای دارالانشاء باسیل دبرت را میترساند و جرئت نمیکند داخل
شکهای اهالی بشود

در نزد اطباء مسلم شده است که امروز مرض سل در مشهد از همه نقاط
ایران زیادهتر و همه-اله بیشتر میشود این بلدیة چه اقدامی در این باب کرده
و آیا تعیین آید مسلولین بحال یک نفر مسلول فایده دارد ؟ ما در
این قسمتها حقرا بجانب بلدیة میدهم زیرا شهریکه یکصد و پنجاه هزار
نفر نفوس داشته و بودجه بلدیة آن ماهی به پنج هزار تومان نا افع نشود آن
شهر قوه دفاعیه با امراض مسریه را قادر نخواهد بود این شهر هیچوقت
رختشوی خانه و مستراح نخواهد داشت مجاری آبهای این شهر مستور و پوشیده
نخواهد شد تلهای خاک و مزبله ها که در معموره و وسط شهر تشکیل شده
و محل قضای حاجت کسبه و عابرین شده و همه روز بادهای تند آنها را در
تمام نقاط شهر به دهان و بینی اهالی مضمضه و استنشاق بدهد هیچوقت تبدیل
بآبادی نخواهد شد اکنون يك قسمتی که بسیار جای تعجب است و بلدیة نمیتواند
از روی قاعده و یا عدم کفایت بودجه و یا کثرت مصارف خود را معذور بداند
اینست که اگر جلوگیری از سرایت تیفوئید زحمات و مصارف زیاد لازم دارد حسنی که دارد
اینست که عمومی وایی دمی بودن آن هر ده سال و یا نژده سالی یک دفعه
اتفاق میافتد و پس از یکی دو ماه بدون اقدامات بلدیة رفع میشود اما

مرض سفلیس را که جزو اثابیه ولوازم هر خانه شد و در تمام ساعات شبانه روزی سال غفلت نداشته و همه روزه بر کثرت و شدت خود می افزاید و منشاء سرایت و منبع سیلان آن واضح و آشکارا است و در مدافعه با او زجلو گیری از آن هم دیناری بدولت و بلدییه خرج ندارد چه اقدامی در این مدت از بلدییه در این موضوع بعمل آمده است اگر صورت دادن طبیب را بلدییه برای دفع سفلیس نافع میدانند و التزام گرفتن از طبیب را آخرین دوی سرایت سفلیس میدانند هیچ محتاج به این زحمت نه بود طبیب چندین ماه هر هفته توسط جریده گرامی بهار داد زد که ای بلدییه و ای حافظ صحت اهالی امسال اقلأ ۲۰ در ۱۰۰ سفلیسی ها افزوده شده سفلیس نسل بشر را تهدید میکند سفلیس زحمات پنج ساله مادرها را در نگاهداری طفل خود در شکم بهدر داده و همه شبان دوسه ماهه سقط میشوند سفلیس جوانان زیبا را از پا در انداخته . سفلیس نو عروسهای شکیل را منفور ساخته سفلیس خانواده های محترم را اسیر خود کرده . سفلیس چشم های شهلا را کور کرده . سفلیس کله های دانا را بی مغز و بی شعور میکند . سفلیس قطع نسل میکند آیا این داد و فریادها يك موئی از بلدییه را تکان داد . اگر مقصود از صورت دادن اطباء و توهین بر اطباء فوره الیسته و ظاهر سازی است طبیب از این صورت سازی ها فریب نمی خورد و اگر غرض واقعا خدمت بر صحت اهالی است بهتر اینست که هر هفته بلدییه يك کمسیون چند نفر از اطباء تشکیل نموده و در اقدامات صحیحی از افکار آنها که متخصص در این گونه امور هستند استفاده و از آنها تعلیمات گرفته و بعد اقدام نماید که هم بتواند

نتیجه بگیرد و هم دچار عملیات دور از قاعده طبی نشود و الا هم اطباء صورت امراض مسریه را بدهند بحال یکنفر نفی عاید نخواهد شد.

اولی به ترجم نیست يك تن زبني انسان
 اندر همه عالم از مردم این سامان
 بدحال زبذبختی بدبخت ز بد حالی
 عریان زنگون بختی و زبخت نوین عریان
 نشنخته جز خوردن نشنیده بجز مردن
 ناورده بجز آسیب ناورده بجز خسران
 از فهم بری یکسر وز عالم تهی دل و سر
 لا یدرک لایشعر گوئی نبود انسان
 از خواندن روزنامه بر تن بدرد جامه
 و از دیدن این نامه خندان شود و گریان

قطعه

خوب رویان جهانرا چه مرشتمند گلشان
 سنگی اندر گلشان بود همان شد دلشان
 دیدی آخر چه چقاها بزلیخا که نکرد
 یوسف ان پادشه حسن که بد عادلشان

لطیفه

شخصی بر چهارپای ماده‌ئی سوار بود شخص ظریفی بآن سوار گفت باشد
 شیخنا زو جنی حمارك (جواب) مگر قران انخواندید و یا فراموش کرده‌اید
 این آیه را حرمت علیکم آمهاتکم . (شیان عجیبان هما ابرد من یخ)
 (شیخ بتصبی و صبی بتشیخ)

آخرین چاره و دواي ملخ

ما فدمي است در جرايد والسنه وافواه مثله تنهاجم پير حمانه مانع رادرخاك
 عراسان خوانده و ميشنویم و چاره هائي که از روسيه بدست آورده اند ميشخوانيم

وبالاخره می‌شنویم که اینهمه اقدامات و اهتمامات فوق‌الطاقه طبقات رعیت و غیر رعیت در مقابل این حیوان عاجز و ضعیف بی اثر و بی نتیجه مانده و قوای قویه جامعه بشری در مقابل عملیات حیوان کوچک محو و نابود شده است. لکن ما چاره برای این حیوان و اردوی ملخ پیدا کرده ایم که معالجه قطعی و نجات دادن زراعات و محصولات از این بلیه عظمی منحصر بآن است و این دوا نه تنها ملخهای زنده را از قدرت خوردن محصول سلب و منع میکند بلکه چاره تخمهایی را که فرسخته‌ها زیر خاکها پر کرده و محتمل است سال دیگر يك نبات و برگی را ابقا نمایند هم می‌نماید این دوا از تجربه و امتحانات گذشته است این دوا از همان مرکزی که اردوی ملخ را فرمان حمله بمحصولات ما داده است اخذ شده این دوا از محلی اخذ شده که تخمهای مرده ملخ را حیات می‌بخشد این دوا از جایی اخذ شده که بدون اجازه آن يك ملخ قدرت حرکت از جای خود ندارد و این ملخ در شدت گرسنگی قدرت خوردن يك برگی را ندارد این دوا از مرکزی اخذ شده که ایجاد ملخ در تحت اراده اوست این دوا را همه کس شنیده و میداند لکن چون عمل باین دوا متروک و منسوخ شده حالا بنظر خوانندگان بسیار دواي عجیب خواهد رسید و چون بحمد الله مالکین و زارعین ما همه مسلمان و معتقد بخدا و قران و پیغمبر و امام هستند این دوا و این معجون را گوشزد میکنیم و اگر کسی معتقد باستعمال این دوا نباشد بصریح آیات قران و نص اخبار اهل بیت و وحی داخل در کفار و مخلدین در انش آخرت میباشد و اگر کسی معتقد باشد و عمل نکند رجوع کند باخبار ال عصمت و آیات قران که چه مجازاتی برای او معین شده است اگر هیچ تهدیدی در این باب نه بود

ایه شریفه (وویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة) کافی بود که ما تعین
 زکوة را تعبیر با مشرک فرموده است

این دوا عبارت است از زکوة ماعنوم مالکین و زارعین و صاحبان گاو
 وگوسفند و باغات را مخاطب کرده میگوئیم قطع نظر از اینکه عمل مانع
 زکوة مردود در بار الهی است و فرمود کسی یک قیراط زکوة را منع نماید
 نه مسلم است و نه مؤمن و فرمود اگر مردم زکوة میدادند یک نفر مسلمان
 فقیر و محتاج پیدا نمی شد و فرمود وقتیکه زکوة داده نشد زمین برکات خود را
 منع میکند و فرمود قسم بخدائی که خلاق را آفریده و روزیها را بسط کرده
 هیچ مال در دریاها و بیابانها تلف نمیشود مگر اینکه زکوة آن داده نشده باشد
 حساً و تجربه دیده شده بسانگرك آمده يك صحرائی را کوبیده و يك مزرعه
 از وسط سالم مانده و بعد معلوم شده که صاحب آن زکوة میداده است
 و بسا دیده شده تگرك چندین باغات را تماماً ریخته و يك باغ در میانه
 سالم مانده است بعد معلوم شده صاحب آن زکوة باغ را میداده است ای مسلمانهای
 که دائماً شکایت میکنید امسال گرفتند های ما تأف شدند امسال گاو مبری شد
 امسال باران نیامد امسال حاصل را باد زد امسال ملخ محصول را خورد
 یقین بدانید اینمرض مرض منع زکوة است و چاره آن دادن زکوة است
 انصاف بکنید کدام مسلمان است زکوة گاو وگوسفند و شتر خود را میدهد؟
 کدام مسلمان است زکوة جو و گندم و نخود و ایه خود را میدهد؟ کدام
 مسلمان است زکوة انگور باغ خود را میدهد؟ يك عده قلیبی هم که اعتقاد
 بوجوب زکوة دارند بعضی میگویند بزراع واجب است نه بر مالک بعضی

میگویند بر مالك واجب است نه بزارع ما با شعب مسائل فقیهه کارنداریم هر کسی که مسلمان است و عقیده بایه زکوة دارد باید رجوع بمجتهد مقلد خود کرده و بفتوی او عمل نماید در هر صورت گندم و جو و کوسفند زکوة دارد باید حتماً داده شود والا علاوه بر آتش سوزان خدای قهار باد و خشک سالی ملخ و زردی و زلزله و غیر اینها را از بین خواهد برد ای مسلمانها بیایید برای ترحم بخود و عیال و اطفال خود و بندگات خدا عمل باین دوا نمائید یقیناً بموجب وعده های صادق بفرای خدا از این بلیات در سال نو نجات یافته و بلکه اموال و زراعات شما چندین برابر مضاعف و بابرکت خواهد شد

این بود دوی قطعی العلاج ملخ و غیر ملخ والا هر جا بروی و هر چه استغاثه از دواهای روسیه نمائی که امروز خود روسیه دچار این بلا شده و چه بزود دیگر پناهنده شوی نه توپهای ۶۰ سانتی متری چاره ملخ را میکنند نه گاز خفه کننده چاره ملخ را میکنند و نه طیاره های جنگی چاره ملخ را میکنند چاره ملخ منحصر بدوائی است که اطباء ارواح و ابدان و اموال (مخدوآل محمدصم) گفته اند و بس حالا میخواهی قبول کن میخواهی نکن مال تو طعمه ملخ و جان تو طعمه آتش غضب خدای تو و از بزرگواری خدا چیزی کسر نخواهد شد (ان فی ذالك لذكری لمن كان له قلب او اتقى السمع و هو شهید)

در اطراف ازدواج

نظر باینکه از یکطرف جهالت عامه به قوانین حفظ الصحة و ازدیاد

امراض مختلف و غیر قابل علاج و از طرف دیگر قلت ازدواج و نفرت مردم از از آن نسل ایرانی را تهدید میکند بنده آنچه را که بعقل خود علت کمی ازدواج که اغلب مفاسد اجتماعی هم نتیجه مستقیم آنست تشخیص داده ام حسب الوظيفه عرض میکنم همه میدانند که يك مملکتی از خانوادهها تشکیل نامفاسد آنها اصلاح نشود آن مملکت اصلاح نخواهد شد مسئله تربیت نسوان امروزه ورد زبانها است و پرواضح است که بدون تربیت آنها که ضامن صلاح و ازدیاد نسل و اساس تشکیل خانواده ها و تربیت افراد جامعه و بالاخره اصلاح يك مملکتی است هر اقدامی در تربیت جامعه بشود، مؤثر نخواهد بود بعضی چساره منحصر بفرد را کشف حجاب و بعضی اعزام محصلات به اروپا میدانند البته اینها يك عقاید بوالهوسانه بوده و از روی عقل نیست امروز علت عمده نفرت از ازدواج عدم توافق فکری و اخلاقی مردها بازنها است معنی ازدواج طور غریبی تفسیر میشود مردها زنها برای اسکات شهوت و کامرانی خیال کرده و زنها مرد را آلت معاش و هوس زانی خود فرض مینمایند مثلاً کسی که میخواهد متاهل بشود اولین سؤال او از وجاهت زن بوده و ابتدا به تربیت و اخلاق و شرافت آن اهمیت نمیدهد باز اینکه میخواهد شوهر آنگند اول از تمول و عنوان او سؤال خواهد کرد غافل از اینکه ازدواج یکی از مراحل خطرناک زندگانی او بوده و مقدرات سعادت و بدبختی آنها منوط به کیفیت آن است چون نظر فقط و فقط استفاده مادی و التذاذ آنی است اغلب این ازدواجها پس از مدت خیلی کمی منجر به طلاق میشود.

امروز نسوان ایران بدر طبقه منقسم میشوند يك طبقه اکثر که

زبهای عامی و عاری از همه چیز ~~صک~~ جای خود دارند و يك طبقه اقل تحصیل کرده ها هستند که بدبختانه بواسطه سوء تعلیم نتیجه منتظره کاملاً معکوس میشود زیرا تحصیلات آنها بر وفق احتیاجات شأب نیست پروگرام مدارس نسوان با مدارس ذکور فرقی ندارد و ظایفی را که زن در جامعه عهده دار است غیر از وظایف مرد است ریاضیات و طبیعیات و فرانسه و تاریخ و غیره در اصلاح اخلاق نسوان و رفع احتیاجات خانوادگی آنها بهیچ وجه مؤثر نیست در مدارس نسوان علوم شوهر داری بچه داری حفظ الصحه و ورزش اخلاق و آداب معاشرت و صنایع یدی و طبخ و غیره باید تدریس شود و موقعیکه بخانه شوهر وارد میشود بتواند وسائل راحتی عائله خود را فراهم نماید بدبختانه خانم ها نمیکند از مدارس فعلی فارغ التحصیل میشوند غیر از یکسلسله چیزهای نظری که بدرد شان نمیخورد اخذ نکرده خود خواهی و کبر و نخوت و سینما رفتن و عصر ها گردش کردن و غیره را بکانه و سیاه ترقی و تجدد و آمدن میدانند و چندنا عبارات قلمبه و اساسی از قبیل ژاندارك و مادام کوری یاد گرفته خیال میکنند که يك انسان کامل شده اند و حتی برای دوختن پیراهن خود عاجزند و تمام همشان خود آرائی و لوکس پرستی و تکالیف ما لایطاق بشوهر خود میباشد شوهر بیچاره هم با داشتن هزار گرفتاری اقتصادی ناچار برای تهیه سرپرست و خدمتکار متعدد و انجام فرمایشات خانم دچار مضیقه گشته اول تقار و کشمکش شروع و بالاخره منجر به تفکیک میشود.

این ایراد بمدارس ذکور هم وارد است زیرا ما يك مدرسه عالی صنعتی که بکنفر قارغ التحصیل بتواند بدون حده با ادارات دولتی در سایه تحصیلات

خود اعاشه نماید نداریم امروز تمام طبقات مردم هم از عالی و دانی اولاد خود را بمدرسه میگذارند ولی چه تحصیل از اول ورود بمدرسه خیالش اشغال یکی از میزهای ادارات بوده هیچ راه دیگری برای معاش تصور نمیکند ولی امروز در تحت توجهات قائد و سرپرست توانا می رود که افق معارف ایران روشن شود و امیدواریم که بزودی مدارس صنعتی هم دائر وجود آنها را از ادارات دولتی مستغنی داشته و بتوانند در سایه تحصیلات خود قائم بالذات با تکاء بنفس وسیله عمران و آبادی وطنشان بشوند اما وزارت معارف از بسط مدارس نسوان و تغییر مواد پروگرام آنها ناگزیر است والا روز بروز حس نصرت برای تاهل در میان جامعه روبه ازدیاد گذاشته و مفاسد اخلاقی آنها با هیچ چیز قابل ترمیم نیست و یکی دیگر از علل عدم ازدواج رسوم جاهلانه و عادت غیر مشروع است که در جامعه معمول شده است در ایران تمام ازدواجها کور کورانه بوسیله کسان داماد و عروس انجام میگردد حقیقتاً خیلی مضحك است انسان برای خرید يك جفت كفش و جوراب که چند روز بیشتر نخواهد پوشید چه دقت ها بکار میدرد چطور میشود بايك نفر که میخواهد شريك عمر خود قرار داده و مقدرات آتیه و عائله اش را به او بسپارد ندیده اختیار کند شرع مقدس اسلام که مبتدای آن بر روی مکارم اخلاق و سعادت بشر است رضایت طرفین را او این شرط ازدواج قرار داده بدیهی است که هیچ کس بدون رويت و معرفت بحال شخصی که میخواهد يك عمر بساو زندگی کند راضي نخواهد بود مخصوصاً اولیای بی عاطفه و دنی الطبع که برای طمع و استفاده دختر

دوازده ساله بشوهر شست و هفتاد ساله متمول میدهند حکم جانی را دارند و دیگر عال بدبختی این است که يك رسوم و تكلفات خارج از عقل برای يك ازدواج تولید کرده اند که برای خانه خرابی طرفین کافی است کسان دختر مبلغ هنگفتی باسم شیر بها پول لباس و عقد بندي و غيره که سرمایه زندگانی چند نفر است به داماد تحمیل و همینطور جهیزیه طاقت فرسای را تحمیل کسان عروس مینمایند و این مسئله هم یکی از موانع بزرگ ازدواج شده است

دکتر ابراهیم ملکی

عواقب و خیمه سفلیس

از آنجائیکه امروز مرض سفلیس مانند سیل بنیان کن سرتاسر مملکت را فرا گرفته و کوچکترین دهات و قری را هم معاف نداشته لازم است بعضی از عواقب و خیمه آنرا که پس از معالجه سطحی و رفع تمام عوارض ظاهری بروز میکند گوشزد نمایم تا اقلأً عدد معدودی که صفحات این مجله را مطالعه میکنند مطلع باشند: عارضه اولیه (شانکر) است که در ناحیه نلقیح میکروب پس از ۲۰ روز بروز می کند علت عمده سرایت مقاربت بوده و این شانکر در آلت تناسل بروز میکند و نادراً بواسطه اکل و شرب و استعمال چوپوق و قلبان سفلیسی که در دهان زخم و بلاك داشته باشد اتفاق می افتد و شانکر عبارت از قرحه کوچک و مدوری است که اول بصورت يك جوشی که کمی هم خارش دارد بروز میکند متدرجاً بزرگ و تفریح پیدا کرده وسط آن مختصر فرو رفته و اطراف آن مثل يك حلقه مدور سختی است

بعد کم کم صفت اکالیت بخود گرفته ممکنست باعث فساد و انساج
 مجاور حتی افتادن آلت رجولیت بشود گاهی هم این زخم بخودی خود
 بهبودی حاصل نموده و جای التیام آن مدتهای مدید بلکه مادام العمر
 باقی می ماند. پس از چندی که مدتش متفاو نیست لکه های کوچک مسطح
 و سفید (پلاک موکو) که کمی هم دردناک است در سطح داخلی آنها و روی
 و کنارهای آن و روی لهات ولو ذنبن ظاهر میشود و این لکه ها از نقطه
 نظر سرایت خیلی خطرناکند در این ضمن ممکنست دانه های قرمز و برجسته
 که با فشار معدوم نمیشود در سطح جلد بدن (روزئول) بروز کند گلو
 دردناک متورم میشود صدا میگیرد و مریض مبتلا بدرد استخوانها و مخصوصاً
 درد سر شدید که شدت آن شبها است و مختصر تب و بی هلی بکار و غذا
 میگردد. این عوارض مریض را مجبور بمعالجه نموده پس از چند روز
 یا چند هفته این عوارض در نتیجه معالجه مرتفع و مریض خیال می کند که
 از این بلای خانمان سوز جان بدر برده است ولی هنگام سیم مرض که خیلی
 خطرناکتر است شروع میگردد مدت آن از سه سال بعد از بروز شانکر
 ناسی و چهل سال بلکه تا آخر عمر (اگر زنده بماند) بوده و در ظرف این
 مدت طولانی در اوقات مختلف بصورت امراض گوناگون مهیب عرض اندام
 میکند. مثلاً یکنفریکه زخمی در روی آلت تناسل داشته و خود بخود
 یا در نتیجه معالجه بهبودی حاصل نموده و سالها هیچگونه عارضه نداشته است
 یکمرتبه صورت سکنه و فوت ناگهانی یا فلج بدن ظاهر میشود سفلیس
 پس از مدتها باعث هزال عصب باصره و کوری و کری و صلابت شراین

و پاره شدن آنها و تخریب در پیچه های قلب و ورم کبد و کلیه و اشتیاق
 میشود. گاهی با حال جنون و مآخولیا و فلج عمومی بدن بروز میکند
 موهای ریش و سبیل و ابروها و سر میریزد بعضی استخوانها مخصوصاً استخوانهای
 بینی و سقف حنك و جمجمه پوسیده شده میریزد. سفلیسی پس از مدتها
 مبتلا به فقدان اراده و نسیان و کمی حافظه و اختلال مشاعر میگردد.
 این مرض در زنها با عدم هرگونه عوارض ظاهری باعث سقط متوالی جنین
 و ریختن موها و کراهت منظر میشود. اگر بچه هم سقط نشود پس از مدت کمی
 از ولادت تلف میشود اگر تلف نشده چند سالی هم بزرگ شود بعد یکمرتبه با عوارض
 غیر قابل ترمیمی منجر به اتلاف یا نقص اعضاء میشود بعضیها سفلیس را
 قابل معالجه ندانند بعضیها اقل مدت چهار سال معالجه مرتب و متوالی
 لازم میدانند پس برای اشخاصیکه مبتلا نشده اند برای چند ثانیه التذاذ یک عمر
 خود را مبتلا و خانواده و اعتابش را دچار بدبختی و نکبت نکنند و اشخاصیکه
 مبتلا شده اند قناعت به رفع عوارض ظاهری نکرده و مدت های متمادی معالجه
 نموده و بلکه هر چند سال بچند سال با نور طبیب معالجه را تجدید کنند و بدانند
 که هیچوقت از فطرات ناگهانی مذکور مصون نخواهند بود. **دکتر ابراهیم ملکی**

عواقب و خیمه سوزاک

شیوع این مرض کمتر از سفلیس نیست راه سرایت آن مقاربت است میکروب
 آن (گونوکوک) در مجرای بول مرد و مهبل زنی تولید ورم و التهاب مخاط
 می کند اولین عارضه آن که عبارت از سوزش و جریان چرك است بعد از

دو سه روز ظاهر میشود محل آن ابتدا در اوایل مجری بوده بعد کم کم بالاتر رفته باعث ورم بیضه و ورم پروستات (غده وندی) و ورم مثانه و عقیم شدن میگردد گر چه پس از مدتی معالجه چرك و سوزش رفع میشود ولی غالباً هر چند وقت یکمرتبه عود می کند مریض را مادام العمر علیل و مأوف میکند اگر چرك ان بتوسط دست یا چیز دیگر به چشم برسد باعث تقیح و ذوب و کوری چشم میگردد سوزانی پس از مدتهای دیر یا زود مبتلا به ورم مفصل غیر قابل علاج میگردد در زنها عوارض سوزاك شدیدتر و معالجه اش خیلی مشککتر است زیرا میکروب از مهبلی داخل رحم شده و در ضخامت و چین های مخاط رحم و مجرای تخمدان اشیانه می کند و یکمرتبه مریضه را مبتلا بورم رحم و عسر الطمث و قولنج های شدید مینماید مخصوصاً بعد از وضع حمل این عوارض طغیان کرده ممکنست بواسطه تب نفسانی هلاک بکنند اطفال جدید الولاده زن سوزاکی مبتلا بورم و درد چشم چركی شدید بوده که اگر اقدام فوری نشود در مدت خیلی کمی کور میگردد البته اشخاصیکه اکتفاء به ابتلای خود نکرده با حال مرض با خانواده خود نزدیکی میکنند باید این خطرات را به نظر بیاورند یکی از عواقب و نتایج وخیم و صعبالعلاج سوزاك ضیق مجری است که اغلب مبتلایان خلاصی ندارند و این عارضه ممکنست بعد از چند سال بهبودی سوزاك عارض شود در نتیجه آن ورم مثانه و بعد ورم ریمی کلیه و بالاخره مرك مریض را تهدید میکند عسر البول حبس البول نتیجه قطعی ضیق مجری است تمام کتب پر از ترکیبات و عوارض خطرناک سوزاك و اغلب بطور مکرر با چشم خود میبینیم از این مرض بترسید و خود و کسانتان را مبتلا نکنید و اگر مبتلا شدید

فوراً در صدد معالجه برآید زیرا خوش بختانه میکرب سوزاک در مقابل دوا و ضد عفونیها مقاومت ندارد اگر در اولین علامت مرض مادامیکه میکروب آن در اعماق انساج پناهنده نشده است شروع بمعالجه کند شاید قلع و قمع در بیشتر خواهد بود الا در صورت تسامح منتظر عوارض مذکوره خواهد بود

تتابوز

تتابوز (گراز) مرضی است خطرناک و کشنده میکروب آن در خاک و مخصوصاً مد فوعات حیوانات علف خوار از قبیل اسب و قاطر و الاغ و غیره زندگی می کند راه تلقیح آن معمولاً جلد و زخمهایی است که با خاک و بهن آلوده شده هنگام کومون یعنی فاصله بین تلقیح و بروز اولین علامت مرض از چهار الی ده روز است اغلب بواسطه زخمهاییکه با لگد اسب با زمین خوردن یا آلات حربیه با میخ کش حاصل میشود سرایت میکند بنده بکنفر دو چرخه سوار که بزمین خورده و خراش مختصری در دست پیدا شده و يك طفلي که پایش را کش زده بود دیدم که مبتلا و تلف شدند مدت مرض متفاوت از دوروز تا دو هفته بلکه بیشتر دیده شده است در مدی هشتاد تلف میکند هر قدر هنگام کمون مرض مختصر باشد شدت و خطر آن بیشتر است هر قدر زخم و محل تلقیح بسر نزدیک تر باشد شدید تر است اولین علامت مرض عبارت است از تشنج عضو مجروح و بعد تشنج عضلات صورت و بعد تشنج تمام بدن که مریض مثل يك چوب خشك در روی زمین بید حرکت مینماید درجه حرارت ۴۰ و ۴۱ و گاهی ۴۲ میرسد عضلات صورت و فك بقدری صلابت پیدا میکنند

که باز شدن دهان و تغذیه مریض صورت نمیگیرد نبض تند و قوی مانند يك طناب محکمی زیر انگشت محسوس میشود بالاخره مریض از روز دوم تا هفته دوم تلف میشود برای پیش بینی از خطرات مذکور مراتب ذیلرا خاطر نشان میکند اولاً میکروب تتانوز در مجاورت هوا نمیتواند زندگی کند همینطور در نسج سالم خوب نمیتواند نمو بکند مخصوصاً در زخمهاییکه نسج محل آن کوبیده و پیچ و خم داشته باشد خوب نمومی کند زیرا نسج مرده قوه دفاع نداشته بعلاوه در پیچ و خمهای لن که با هوا مجاور نیست خوب زندگی می کند و این میکروب در میان زخم تمرکز پیدا کرده و سم آن داخل بدن و عوارض مذکور را تولید میکند اولاً زخمیکه با خاک و پهن الوده شده باشد فوراً برای تزریق سرورم طبیب مراجعه کنید که خیلی خوب جلوگیری میکند و بعد از بروز مرض چندان فائده ندارد و زخم را پانسمان کند اگر دست رس به طبیب نداشته باشند زخم را با قیچی تمیز یا چیز دیگر باز و سمع انرا مجاور با هوا نمایند و قدری تنتورید بمالند اگر تنتورید موجود نباشد با الکل بشورند اگر انهم ممکن نباشد با آب جوشیده و صابون بدقت بشورند و نسجهای زیادیرا که گنده و کوبیده شده است با قیچی برداشته و خونهای مترشحه را که برای میکروب غذا و محیط مساعدی است بدقت پاک نمایند و این عمل را در روز سه مرتبه تکرار کنند تا زخم بکلی بهبودی حاصل نماید اکسیژنه که ابی است اکسیژن متصاعد می کند و موقع ریختن روی زخم می جوشد بهترین دوا برای شستشوی زخم و پانسمان است.

دکتر ابراهیم ملکی

حیات و حقیقت آن

یکی از مسائل عمده که امروز مورد بحث علماء دنیا است کیفیت حیات و حقیقت آن است از نقطه نظر علمی حیات يك وجود محسوس نیست که در يك نقطه معینی از موجود حیه تمرکز داشته باشد بلکه آثار و نتیجه يك سلسله تغییرات و تبدلات فیزیکی و شیمیائی است که در عناصر مختلفه صورت میگیرد هر موجود حیّه و قابل تغییر را اعم از حیوان و نبات که تجزیه کنیم کوچکترین عناصریکه از اجتماع آنها تشکیل يك نسج و یا عضویابالاخره موجود زنده داده میشود (سلول) است پس برای ادراک کیفیت حیات و بنیان او ناچاریم کوچکتر شده عناصریکه مظهر حیاتند تجزیه کنیم مجموعه حیات و نشو و نما از اشتراك اعمال و آثار فرد فرد سلولها متظاهر میشود بعضی حیوانات هستند که بدن آنها فقط از يك سلول تنها تشکیل شده و این سلول مستقلاً میتواند زنده بوده ادامه حیات بدهد مانند میکروبهها و لی نباتات و حیوانات دیگر اگر يك سلول یا يك سلسله از سلولها را از بدن آنها منفک نماید قادر بر حیات نبوده معدوم میشوند پس باید در ساختمان سلول که اساس و عنصر اولیّه حیات است دقیق بشویم :

سلول عبارت از جسم خبلی كوچك و ذره بینی است که قطر بزرگترین آنها از چند هزارم میلیمتر تجاوز نمیکند دارای يك هسته و ماده لزج بیاض البیضی است که اطراف هسته را فرا گرفته این ماده لزج موسوم به

(پروتویلاسیا) در حقیقت اساس و مظهر آثار سلول است هسته برای ازدیاد و تکثیر سلول است که بواسطه تقطیع نصف شده و هر نصفی باز نصف شده همینطور الی غیر النهابه و هر کدام بتوبه خود از یک اندود پروتویلاسمائی محاط و تشکیل یک سلول کاملی را میدهد و مجموع اینها یعنی یک سلول از یک غشائی احاطه شده است و هر سلولی باید از یک سلول دیگر بوجود آید حالاً سلول اولیه روی کره از کجا بوده از موضوع بحث ما خارج است سلول ۲- اما پایه و اساس و اجزاء مشکاه عبارتند از اجسام ساده مثل ازوت و اکسیژن و هیدروژن و کربون و سو فروامین و غیره که آنها را ماده گویند و هر کدام آنها عبارتند از یک ذرات خیلی کوچکی مرسوم به آتوم سابقاً آتوم را

جزء لایتجزئی میدانستند ولی امروز آتوم را هم بذرات کوچکتری موسوم به (لکترون) تجزیه کرده اند. این اجسام به نسبت مخصوص و متناسبی با هم ترکیب شده وجود یک سلولی را تشکیل میدهند. این سلولها دائماً مطلق تغییرات و تبدلات و فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیائی است. تغییرات و آثریکه از این فعل و انفعالات و جذب و دفع سلول ظاهر میشود زندگی مینامند. هر سلولی دارای یک زندگی فردی و یک زندگی اجتماعی است زندگی فردی عبارتست از جذب و دفع مواد و تکثیر نوع. زندگی اجتماعی آنها عبارتست از یک روابطی که زندگی فردی آنها را تنظیم می کند یعنی هر سلولی مستقلاً قابل حیات نبوده و در اجتماع با هم یک روابط و تنظیماتی ایجاد کرده و آثار تظاهراتیکه از تبدلات اجتماعی و ارتباطی

مجموع آنها بروز میکند حیات يك حیوان یا نبات است پس حقیقت حیات ترکیب قوائی است که از خاصیت مخصوص اجسام مادی تولید میگردد .

ایا قوه چیست ؟ یا قوه مقهور ماده است ؟ یا ماده آلت اجرائیه اثار قوه است ؟ هر کدام مبحث بزرگیست که این رساله گنجایش آنرا ندارد .

اگر ما بیائیم از مواد معلومه با مقادیر معینه که در سلول شناختیم با شرایط متناسب با هم ترکیب و سلول بسازیم ایا همان اثار و تغییرات در او بروز خواهد کرد یعنی این مجموعه ترکیب میتواند مصدر اثار حیاتی بشود ؟ البته نخواهد شد زیرا مطابق تجربیات عدیده ثابت است که هیچ سلولی بدون سلول ما قبل بوجود نمیآید پس این چه قوه و خاصیتی است که در سلول مستتر و موجد اثار حیاتیه است شیمیست ها و فیزیولوژیست ها معتقدند که ما برای معرفت به اجزاء مشکله سلول ناچار بتجزیه و کشتن سلول هستیم و در سلول يك کیفیت مخصوصی است که پس از مرگ آن از بین میرود و اینرا تحقیقات آتیه برای ما کشف خواهد کرد .

اما امروز حقیقت اینقدر ها هم مستور و تاریک نیست که ما همه را به تحقیقات آتیه محول نمائیم در تشکیلات و ارتباطات عناصر حیاتیه بدن که دقت کنیم می بینم تمام آنها از روی يك تناسب و تدبیراتی تدوین شده است که اگر جزئی از وضعیت و حالت مخصوص خود منحرف بشود فاقد شرایط حیات گشته از بین میرود ما میگوئیم حیات اثار و زائیده قوی حاصله مواد است ایا ماده بخودی خود میتواند مظهر تغییر و اثار بشود ؟ در صورت قدرت آیا شعور دارد که

بطور تناسب معینه و تشکیلات مخصوصه جمع و يك موجود ذیروحی را تولید کند؟ آیا ما چنانچه مذکور شد ماده را با مقادیر و شرایط متناسب با تشکیلات سلول جمع نمائیم میتوانیم يك سلول زنده ایجاد کنیم؟ آیا طبیعتی که تکیه کلام مادّیون است يك چیزی است که وجود خارجی داشته و صاحب شعور و تدبیر و حاکم بر ماده است یا عیناً همان اجسام مذکوری است که مظهر آثار نویمنی طبیعت هر ماده خاصیت لاینفک آن است؟ آیا طبیعت حاکم بر ماده و قابل تفکیک است و صاحب شعور و تدبیر است یا يك لغت صرف و بیمعنی است؟

قوه چیست؟ قوه يك موجودیست که میتوان آنرا با حواس خمسّه حس کرد؟ یا يك اثری را ظاهر میسازد که ما را بوجود آن هدایت میکند آیا میتوان از آثار چیزی بدون رؤیت بوجود آن قائل شد؟ آیا اگر نور را به بنید بدون رؤیت منبع آن حکم بر مؤثر و وجود نور نخواهید کرد؟ آیا میتوان اینهمه تشکیلات عظیمه را که در تمام ذرات آن تدبیرات عاقلانه بکار رفته است حمل بر تصادف مواد و ترکیب آنها و بروز این کیفیات محیر العقول بکنیم؟ چه مانعی دارد بوجود يك قوه ما فوق القوی که تشکیلات این عالم را اعم از ذیروح و بیروح در نهایت تدبیر و تناسب تنظیم و بلکه ملیونها کرات و اجرام سماوی را که انوار درخشان و تجلیات فرح بخش آنها در شبهای تاریک چشمهای ارباب بصیرت و ادراک را خیره و روح آنها را بحرکت میآورد در فضای لایتناهی معلق و برای هر فرد فرد آنها يك مسیر و حرکات و ضعی و انتقالی مخصوص

تدوین نموده است قائل بشویم .

حقیقت از کثرت و ضوح خفا بهم رسانیده است مثل اینکه اگر شب و ظلمت در کار نبود ما نمیتوانستیم تصوّر کنیم که روز و نور فی حدّ ذاته يك موجودی است اگر آن قوه قاهره ما فوق الذموری که روح و پایه کائنات است ممکن الغیب بود یا اندکی سبب توجه می نمود انوقت میدیدیم که تمام انتظامات و تشکیلات مدبرانه از هم کسینخته و کرات با آن عظمت که در عالم وجود غیر از ذراتی از ماده مثل کره ما نیستند از مدار خود منحرف و در فضایی لایتناهی پرتاب و معدوم میشدند آیا قوه ما فوق قوی چیست ؟ البته قوه را که ما قهّور و محکوم و مولود او هستیم نمیتوانیم بحقیقت ماهیت او بی ببریم ما قادر بر فهم کوچکترین جزء خود یعنی سلول که تمام عناصر ترکیبیه انرا تشخیص داده و تغییرات و تبدیلات او را با چشم می بینیم نیستیم و از آثار او میگوئیم که يك قوه و خاصیت غیر محسوس در او است که اعمال او را منظم و تدوین میکند از کثرت بهت و ضلالت میگوئیم تحقیقات آئیه برای ما کشف خواهد کرد چگونه تصور حقیقت يك قوه را که حاکم و مدیر ذرات وجود و هستی ما و آنچه را که میشناسیم و نمیشناسیم اعم از موجودات حیّه و غیر حیّه در کره ارض و سایر کرات لا تعدّ و لا تحصى که محیط وجود ما در جنب عظمت و جبروت این طبیعت و عوالم غیر محدود جز و هیچ است امکان پذیر است فقط آثار و تجلیات این قوه قادر که علم و تدبیر هم عین ذات اوست ما را بسوی هدایت و به اذعان وجودش مجبور میکند .

بشر متمدنیکه امروز سر گرم مادّیات گشته و شب و روز عمر او مصروف

دفع احتیاجات مادی بوده و مانند حیوانات روزها در کارخانه ها مشغول کار و شبها در میخانه ها ناطر ها و سینما ها غیر از خوردن و خوابیدن و کار کردن و بنام دفاع از حقوق و وطن و سیاست خون یکدیگر ریختن همی ندارد بقدری مستغرق شهوات است که فرصت تجاوز از عالم محسوس نیست و کوچک خود ندارد چون منشاء اصلی و منبع اولیهاش از همان حقیقت و قوه حاکم بر قوی جدا گشته دیر یا زود روزی خواهد رسید که بحکم طبیعی مانند آبی که از منشاء اصلی خود (دریا) مجزئی و بصورت ابرو باران و نهرها و رودخانه ها در آمده بالاخره به منبع خود واصل میگردد یا از دایره جسمانی بیرون گذاشته و پس از سیر تکاملی سعادت خود را تشخیص و به حقیقت غیر قابل انکاریکه از او جدا شده است واصل بشود

♦ دکتر ابراهیم ملکی ♦

راجع بسیل تبریز

بنخفتی که رسد از جهان سزاواری
 تمسخرم مکن ابدل اگر کنم زاری
 چه حالتی است که خورشید کرده بیداری
 غریب و رعده فریاد ما کند زاری
 ز دودهای دل ما هوا شده تازی
 نه دوست بیند و دشمن چنین گرفتاری
 همه به بهت و تحیر بذات و خواری

تنت بغفلت و بیچاره کی چو بسیاری
 محیط بر سر ما زار زار میگردد
 چه شورشی است افق خشمگین شده بر ما
 صدای ناله و فریاد را کستی نشنید
 ز اشک دیده بیچاره گان زمین سیراب
 بچنگ خشم طبیعت اسیر شد تبریز
 ز هول سیل گریزان بکوه و بر زن شهر

غلط بود که کند آب شعله را خاموش
 فراز گشت شیب و نشیب گشت فراز
 نهاند مال و منان و متاع جز ناله
 بر آنکه طفل ورا آب کرده قرآنی
 بخواب غفلت و شیرین غنوده ایم مگر
 هزار شعله برافروخت آب پنداری
 روانه گشت جاد و جاد شد جاری
 بسی قصور که گردید در نگونساری
 کسی کجا که دهد مشفقانه دلداری
 شود ز نعره سیلاب فکر بیداری
 حسین امید

(ایران)

از تاریخ ۳ شهر بور جریده شریفه ایران که با جدیت و فعالیت یک
 عده جوانان منور الفکر اغلب اخبار دنیا را تهیه و همه روزه طبع و نشر
 مینمایند با اداره ما بطریق مبادله واصل. الحق محتویات آن یکدنیا برای نسل
 آئیه و تهذیب اخلاق جامعه مفید و میتوان ادعا کرد که انتشار
 و مطالعه آن جریده فریده امروز فوق العاده لازم و مؤثر است
 نجفیان رضوی

اخطار

با کمال احترام از عموم آقایان خوانندگان ندای ترقی خواهش نمود است هرگاه اعتراضی
 از راه قواعد طبی یا علمی یا اخلاقی به مقالات و مباحث ما داشته
 باشند کتباً با اداره بفرستند که با کمال بی طرفی درج شده و اگر مقتضی باشد
 جواب اعتراض را با کمال ادب خواهیم نوشت
 ندای ترقی